

بابی - بهائی‌گشی و تبعیض در تاریخ‌نگاری

بیژن معصومیان

مقدمه

نخستین بار نامهٔ افسر اتریشی را در کتابخانهٔ دانشگاه جورج واشنگتن در واشنگتن دی سی خواندم. حدود ۲۵ سال داشتم. هر چه بیشتر مرور کردم، بر حیرتم افزوده شد. خاطریم هست که انگشت به دهان از خود می‌پرسیدم، آیا این‌ها حقیقت دارد و یا کُلّ این نامه ساخته و پرداختهٔ یک داستان‌نویسِ چیره‌دستِ رُمان‌های خیالی است که می‌داند چگونه احساساتِ خواننده را به بازی بگیرد و او را همزمان به اوج اندوه و همدردی بکشاند؟ نامهٔ مذکور شرحِ کُشتارِ جمعی بابی‌ها در ماه اوت ۱۸۵۲ در تهران به دنبال سوء قصدِ خود سرانهٔ سه بابی جوان به ناصرالدین شاه قاجار بود. با ناباوری از خود می‌پرسیدم، مگر می‌شود انسانی با انسانِ دیگر چنین کند؟ مگر حیوان چنین رفتاری با هم نوع خود کرده که این «اشرف مخلوقات» در یک روز گرم تابستانی در حقِ نزدیک به ۳۰ تن از همگنان خود در تهران روا داشت؟ اگر جانِ این انسان‌ها برای «قبلهٔ عالم» پیشیزی ارزش نداشت چرا حد اقل «سلطان صاحبقران» ما و درباریان قاجار او به فکر آبروی ایران و ایرانی نبودند تا امثال آن افسر نگون‌بختِ اروپایی مجبور نشوند به چشم خود شاهد یکی از سیاه‌ترین روزهای تاریخ معاصر ایران باشند؟ آنچه آن افسر دید به قدری برایش باور نکردنی و مشمّر کننده بود که از سِمَتش استعفا داد و به اروپا بازگشت.

آنچه در قسمت بعد می‌خوانید ترجمهٔ مطالبی است از مستشرق معروف، دکتر پیتر ایوری که مؤلف کتاب «ایران مدرن» است.^۱ او ابتدا به حادثهٔ سوء قصد سه بابی به ناصرالدین شاه و عواقب آن برای پیروان باب اشاره می‌کند و سپس، به نقل از پروفیسور ادوارد براون،^۲ نامهٔ افسر اتریشی را درج می‌کند.

روزی که تهران خون‌گریست

«در سال ۱۸۵۲، هنگامی که ناصرالدین شاه در حوالی تهران مشغول شکار بود، با گلوله‌ای که به طرفش شلیک شد، زخمی سطحی بر داشت. سه نفر دستگیر شده، تحت شکنجه قرار گرفتند تا بانی اصلی سوء قصد به جان شاه پیدا شود. حاصل تمامی تلاش‌های دولت وقت آن بود که سه نفر مذکور جزو فرقهٔ بابی بودند. متعاقباً، اجازهٔ بازجویی و سرانجام اعدام آن دسته از رهبران بابی را که در آن زمان در زندان پایتخت محبوس بودند، دادند. رهبران بابی را سرانجام به بازار تهران آوردند و با مرگ تدریجی به قتل رساندند. جزئیات این کشتار را یک افسر اتریشی که در خدمت شاه ایران بود، شرح داده است. این افسر به سبب آنچه که به چشم خود دیده بود، چنان احساس انزجار و تنفّر در او بیدار شد که از پستش کناره گرفت [و به اتریش بازگشت]. کلمات او که اقتباس از یکی از نامه‌های مورخ اوت ۱۸۵۲ میلادی در تهران است، گویای داستانی است حاکی از اوج بی‌رحمی، قساوت و هیجان که در تاریخ ایران با هیچ حادثه‌ای قابل مقایسه نیست، مگر قتل گریبایدوف در قرن نوزدهم و نیز قتل عام نمایندگان روس در ۱۹۴۲. این افسر اتریشی که نامش سروان آلفرد وان گوموان است می‌نویسد:

پیامبرِ بابیان به پیروانش خاطر نشان کرده بود که اتاق شکنجه راهی است به سوی بهشت. اگر باب به راستی سخن گفته باشد، در این صورت شاه فعلی ایران سزاوار پاداشی بس عظیم است، زیرا وی با جدیت تمام در صدد است که بهشت را مملو از بابی‌ها نماید. جدیدترین فرمان شاه به غلامانش دستور نابودی بابی‌ها بود. اگر این غلامان، تنها فرمان پادشاه را اطاعت می‌کردند و رهبران بابی را همان‌طور که بدون صدمه دستگیر کرده بودند، سریع و به‌طور قانونی به قتل می‌رساندند، با توجه به آداب و رسوم شرقی‌ها، این مسئله قابل پذیرش بود. ولی روشی که آن‌ها در اجرای این مجازات به کار می‌بردند، شرایطی که تحت آن رهبران بابی به قتل می‌رسیدند، و مشقت و عذابی که اجساد این قربانیان تا لحظهٔ آخر قبل از مرگشان تحمل می‌کردند، آنقدر وحشتناک است که اگر بخواهم حتی صحنه‌های اصلی آن‌را بدون جزئیات پیش چشم شما به تصویر بکشم، خون در رگ‌هایم لخته می‌شود. ضربات بی‌شمار ترکه‌ها که با سنگینی هر چه تمام‌تر بر پشت و کف پاها نواخته می‌شود و داغ کردن قسمت‌های مختلف بدن با

^۱ Peter Avery. *Modern Iran*. New York: Praeger, 1965, p. 60 (contains author's description of the event leading to the massacre and excerpts from the Austrian Officer's letter).

^۲ Edward Granville Browne. *Materials for the Study of the Babi Religion*. Cambridge: University Press, 1918, pp. 268-271.

میله‌های آهنی سرخ شده در آتش، از جمله شکنجه‌های پیش پا افتاده‌ای است که قربانی آن‌ها باید خود را بسیار خوشبخت بشمرد اگر تنها بدین طریق زجر بکشد. اما همراه من بیا، ای دوست، تو که مدعی هستی که صاحب قلبی رئوف و اخلاقی اروپایی هستی. همراهم بیا تا تو را به سرزمین غمگینان ببرم، به جایی که مردمان باید در صحنه عمل با چشمان از حدقه درآمده، گوش‌های بریده شده از بدن خود را بدون هیچگونه چاشنی بخورند؛ به سرزمین کسانی که دندان‌هایشان با خشونت حیوانی دست‌های جلادشان در هم شکسته، به دیار آن‌هایی که جمجمه‌هایشان با ضربات چکش خرد شده، و یا به مکانی که بازار آن با بدن قربانیان بابی آذین‌بندی شده؛ زیرا چپ و راست، مردم سینه‌ها و شانه‌های بایان را سوراخ کرده، فتیله‌های سوزان در سوراخ‌ها می‌نهند. شاهد کشاندن تعدادی از بابی‌های زنجیر شده در بازار تهران بودم، در حالی که در پیشاپیش آن‌ها یک گروه نظامی حرکت می‌کرد و فتیله‌های موجود در سوراخ‌های کنده شده در بدن‌هایشان تا آنجا سوخته بود که دیگر شعله آتش با چربی گوشت‌شان همچون چراغی که به تازگی به خاموشی گرائیده باشد، گه گاه سو سو می‌زد.

گاهی، نبوغ خارق‌العاده اهالی مشرق زمین شکنجه‌های تازه‌ای می‌آفریند. حالا، آن‌ها پوست کف پای بابی‌ها را کنده، پاهای زخمی آن‌ها را در روغن جوشان فرو می‌برند، سپس همانند اسب، پای آن‌ها را نعل کرده، قربانی بیچاره را مجبور به دویدن می‌کنند. کوچک‌ترین فریادی از سینه قربانی بیرون نمی‌آید. اعضای بی‌حس شده بابی غیور زجر حاصل را در سکوتی تاریک تحمل می‌کند؛ حالا باید بدود. ولی جسم او قادر به تحمل آنچه روحش متحمل شده نیست. به زمین می‌افتد. بزنید ضربه آخر را! او را از این درد جانکاه نجات دهید! نه! جلاد شلاقش را بکار می‌گیرد و من [افسر اتریشی]، به چشم خود شاهد بودم که نگون‌بخت قربانی صدها شکنجه می‌دود! این آغاز پایان کار اوست. در نهایت، بدن‌های سوخته و سوراخ شده قربانیان بابی را با استفاده از دست‌ها و پاهایشان، از بالای درخت آویزان می‌کنند. حالا هر ایرانی اجازه دارد مهارت خودش در تیراندازی را بیازماید. اجساد را دیدم که با حدود ۱۵۰ گلوله شرحه شرحه شده بود... فقط جلاد دربار و عامه مردم نبودند که در این گشتار جمعی شرکت می‌کردند، بلکه عدالت حکم می‌کرد که تعدادی از بایان بیچاره به صاحب منصبان هم برسند و آنکه مأمور پذیرایی از قربانی بود به آلودن دستانش در خون قربانی کت بسته و بی‌دفاع می‌بالید و آنرا افتخاری می‌پنداشت. پیاده نظام، سواره نظام، هنگ توپخانه، غلامان یا محافظان شاه، و نیز اصناف مختلف مثل قصابان، نانویان و غیره همگی خود را در این نمایش خونین سهیم کردند.^۳

مشارکت در جنایت

پروفسور پیتیر ایوری معتقد است که سه علت متفاوت برای شرکت طبقات و اصناف مختلف در این قتل عام وجود داشت: یکی تقسیم مسئولیت بود تا هیچ شخص خاصی به تنهایی عامل این جنایات شناخته نشود. ثانیاً، تمامی گروه‌ها و طبقات مختلف مردم می‌خواستند به این طریق مراتب سرسپردگی و صمیمیت خود را به سلطان مجروح‌شان نشان دهند. سوم اینکه در آن شرایط اضطراب عمومی، هیچکس جرأت عدم پیروی از بقیه را نداشت. گزارش ارگان رسمی دولت قاجار یعنی «روزنامه وقایع اتفاقیه» از قتل عام بابی‌ها نیز به راستی مایه تأسف است—روزنامه‌ای که بانی آن امیر کبیر صدر اعظم ناصرالدین شاه بود. ولی در کمتر از یک سال پس از انتشار اولین شماره آن در ۷ فوریه ۱۸۵۱ میلادی، امیر کبیر در حمام فین کاشان به دستور پادشاه توسط حاجب‌الدوله (حاج علیخان مقدم مراغه‌ای) به قتل رسید. در نتیجه، به فاصله کوتاهی روزنامه‌ای که قرار بود مبشر ترقی و آزادی‌خواهی ایران و ایرانی باشد، گردانگانش کسانی شدند که قلم‌شان مایه شرم هموطنان‌شان شد، تا حدی که حتی نویسندگان غربی هم آن را محکوم کردند.^۴



روزنامه وقایع اتفاقیه

آنچه که اینجا شایان ذکر است، لحن سخیف و قلم‌زنی سرا پا تنفر نویسنده گزارش قتل عام بابی‌ها در این روزنامه است. همان طور که ملاحظه خواهید کرد، زبان نگارنده، بابی‌ها را در حد نیمه حیوان به تصویر می‌کشد و آن‌ها را شایسته وحشیانه‌ترین عقوبات می‌داند، در حالی که از این گروه به جز دو نفر که شرکت آن‌ها در سوء قصدی که نتیجه‌اش یک زخم سطحی به پادشاه بوده، مَحَرَّر شده بود، مشارکت هیچکدام از بقیه افراد در این عمل مذموم ثابت و یا بررسی عادلانه نشده نبود و اکثر آنها قبل از سوء قصد به جرم بابی بودن در زندان بودند.

گزارش «روزنامه وقایع اتفاقیه از قتل عام بابی‌ها»

کافه مردم از علماً و فضلاً و چاکران در بار سپهر مدار و رعایا و برایا و وضع و شریف و بُرنا و پیر و خاص و عام قتل این مفسدين ضلالت پيشه را واجب دانستند شش نفر از آنها را که این اشخاص بودند، **میرزا حسین قمی** که بی تقصیر بود بجهت بعضی سئوال و جواب او را نگاه داشتند و **میرزا حسینعلی نوری** و **میرزا سلیمانقلی** و **میرزا محمود** همشیره زاده او و **آقا عبدالله** پسر آقا محمد جعفر و **میرزا جواد خراسانی** چون بتحقیق معلوم نشد که با آنها درین مفاصد و شوری شرکت داشته باشند لهذا اعلیحضرت پادشاهی حکم بحبس آنها فرمودند که در حبس مؤبد و مُخَلَّد بمانند و بقیه آنها را علماً و فضلاً و چاکران دربار پادشاهی عموماً و جمیع اهل شهر از تُجَّار و اصناف و کسبه در میان خود تقسیم کرده هر یکی را یکفرقه از صنف

^۴ Douglas Sladen and Eustach de Lorey. *Queer Things About Persia*. Philadelphia: J. B. Lippincott Co., 1907, pp. 307-317.

See: <http://archive.org/stream/queerthingsabout00lore/page/n5/mode/2up>

^۵ «روزنامه وقایع اتفاقیه» شماره ۸۲ مورخه ۱۰ ماه ذی‌قعدة ۱۲۶۸ هجری قمری.

نوکر یا رعیت از اینقرار بسزای خودشان رسانیدند ، ملا شیخعلی را که رئیس و رأس این فرقه ضاله بود و خود را نایب خاص باب میدانست و خود را بحضرت عظیم ملقب ساخته و منشأ و مصدر و بانی و باعث این فتنه عظیمه بود علما و فضلا بر حسب حکم شریعت طاهره قتل او را واجب دانسته بسزای خود رساندند . سید حسن خراسانی را که از اشرار و متابعین آن مذهب بود شاهزادگان بضر بشمشیر و گلوله و کارد و خنجر مقتول ساختند . ملا زین العابدین یزدی را مقرب الخاقان مستوفی الممالک در اول محض تعصب دین و حمیت خود با طپانچه زده بعد از آن مستوفیان عظام و لشکر نویسان کرام کلهم با طپانچه و کارد و خنجر و قمه ریزه ریزه کردند . ملا حسین خراسانی را نیز مقرب الخاقان میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید خان دبیر مهام خارجه اول نظام الملک خود با طپانچه زد و بعد از آن طپانچه دیگر میرزا سعید خان زد و بعد از آن اتباع هر دو با سنگ و قمه و کارد و خنجر بسزای خود رسانیدند . میرزا عبد الوهاب شیرازی مشهور بکاظمینی که مدتی در کاظمین بود و بدعوی همین مذهب فتنه عظیمی بر پا کرده بود اتفاقاً در همان ساعت که او را آوردند یکی از علمای موثق معتمد در آنجا حاضر بوده و شهادت داد که در کاظمین شبها او را دعوت کردم و نپذیرفته لاطایلها و نا مربوطها گفت و از جمله دوازده نفر اشخاصی بود که به نیاوران آمده مرتکب جسارت شدند ، عالیجاهان جعفر قلیخان برادر جناب صدر اعظم و ذوالفقار خان و موسی خان و میرزا علیخان پسران جناب معزی الیه و سایر منسوبان و بنی اعمام و جملگی عملجات تفنگداران و غلامان ایشان بضر بگلوله تفنگ و طپانچه و زخم قمه و شمشیر ریزه ریزه کرده بدار البوار فرستادند . ملا فتح الله قمی ولد ملا علی صحاف که در روز اول چند دانه ساچمه طپانچه او قدری بدن مبارک را خراشیده بود در اردوی همایون بدن او را شمع زده روشن کردند و مقرب الخاقان حاجب الدوله طپانچه با ساچمه بهمان جا که او بسر کار اعلیحضرت پادشاهی انداخته بود زد و فی الفور افتاد و سایر عمله فراشخانه با قمه پارچه پارچه و سنگ باران کردند . شیخ عباس طهرانی را خوانین و امرأ دربار همایون بضر ب طپانچه و شمشیر بدرک فرستادند . محمد باقر نجف آبادی که از جمله آن دوازده نفر بود و خود اقرار و اذعان داشت که در جمیع محاربات طایفه ضاله بابیه بوده است پیشخدمتان حضور همایون و جمیع عمله خلوت با قمه و کارد و خنجر مقتولش ساختند . محمد تقی شیرازی را مقرب الخاقان اسد الله خان میر آخور خاصه پادشاهی و سایر عملجات اصطلب پادشاهی اول نعل نموده و بعد با تخماق و میخ طویله آهن و قمه و خنجر بیارانش رساندند .



بدن برخی شهیدان بابی
با وحشیگری به توپ بسته شد

محمد نجف آبادی را مقرب الخاقان ایشیک آقاسی باشی و جارچی باشی و نسق چی باشی و نایبان و باشیان و سایر عمله حضور در نیاوران بضر ب تبر زین و شش پر و غیره باسفل السافلین فرستادند . میر محمد نیریزی را که در جمیع محاربات بابیه در نی ریز و زنجان و مازندران در هر جا بوده است و اثر زخم بسیار از محاربات سابقه در بدن او ظاهر بود مقرب الخاقان سر کشیکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و غلامان سرکاری هدف گلوله تفنگ ساخته تیر باران کرده بعد از آن با سنگ و چوب با خاک یکسان کردند محمد علی نجف آبادی را اول خمپاره چیان یک چشم او را کنده و بعد بدهان خمپاره گذاشته آتش زدند .



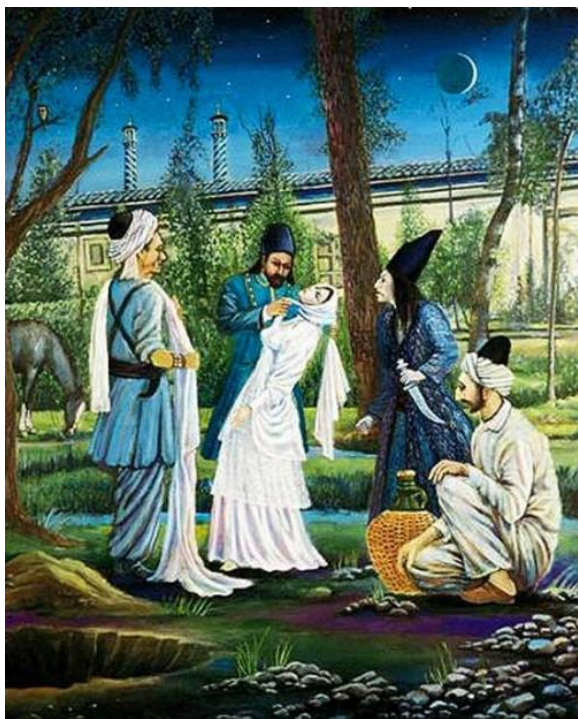
بدن‌های برخی از شهیدان بابی را شمع‌آجین کردند

آنکه دائم هوس سوختن ما می‌کرد کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد^۶

حاجی سلیمانخان پسر یحیی خان تبریزی را تفصیل او در فوق ترقیم با **حاجی قاسم فی ریزی** که وصی سید یحیی بود آقا سید نایب فراشخانه بشهر برده بدن آنها را شمع زده افروخته و با نقاره و اهل طرب و ازدحام خلق در کوچه و بازار گردنده و مانع از سنگ باران مردم در شهر شده تا در بیرون دروازه شاهزاده عبد العظیم فراشان غضب نعلش آنها را چهار پارچه کرده بچهار دروازه آویختند . **سید حسین یزدی** را مقرب الخاقان آجودان باشی و میران پنجه و سرتیپان و سرهنگان بشمشیر گذرانیدند . **آقا مهدی کاشی** را که از جمله آن دوازده نفر معهود بود فراشان شاهی بضرر قمه و خنجر هلاک نمودند . **صادق زنجانی** نوکر ملا شیخعلی که روز اول بدست ملترمین رکاب کشته شد نعلش او را دو پارچه کرده بدروازه ها آویختند . **میرزا نبی دماوندی** ساکن طهران را اهالی مدرسه دار الفنون بشمشیر و سر نیزه کارش را ساختند . **میرزا رفیع نوری** را سواره نظام با طیانچه و غداره بدرک واصل نمودند . **میرزا محمود قزوینی** را بعد از آنکه زنبورکچیان هدف گلوله زنبورک کردند با غداره پارچه پارچه نمودند . **حسین میلانی** را که از توابع اسکوست و آن ملاحظه او را بلقب امام همام ابا عبد الله الحسین ملقب کرده بودند سربازان افواج نیزه پیچ کرده با سر نیزه جسد خبیث او را پنجره وار مُشَبَّک و بدرک فرستادند . **ملا عبد الکریم قزوینی** را توپچیان حاضر رکاب بضرر غداره دمار از روزگارش بر آوردند . **لطفعلی شیرازی** را عالیجاه شاطر باشی و شاطران سرکاری با خنجر و کارد و چوب و سنگ نزد معاهدین خود فرستادند

نجف خمسه‌ای را اهالی شهر عموماً اجماع کرده با سنگ و چوب و کارد و خنجر و قمه و مُشت معدوم الاثر کردند . **حاجی میرزا جانی** تاجر کاشی را که بکرآت ارتداد او معلوم و توبه کرده باز رهائی یافته و باغواى عوام مبادرت نموده بود عالیجاه آقا مهدی ملک التُّجَّار و تُجَّار و کسبه بالاجماع با هر گونه اسباب حَرَب بجهنم فرستادند . **حسن خمسه‌ای** را مقرب الخاقان نصر الله خان و سایر عملة کارخانه مبارکه بقتل رساندند . **محمد باقر قهپایه** را آقایان قاجار طعمه شمشیر آبدیده نموده بدرک فرستادند.

^۶ مایه تأسف است که اساتید دارالفنون که هدفشان باید گسترش علم، خرد، و دانائی می‌بود هم در این نمایش خون شرکت کردند و دستانشان را تا مرفع در خون بابی‌ها آلودند.
^۷ سلیمان خان که از نظر جسمانی بسیار تنومند بود، هنگام شهادت با بدن شمع‌آجین شده این شعر را می‌خوانده است. وقتی یکی از شمع‌ها به زمین می‌افتاد، خم شده آن را برداشته به دست خود در بدن سوراخ شده‌اش می‌گذاشته است.



شهادت شبانه طاهره (قره‌العین) بدست عمال مست حکومت
نقاشی از آیون لوید (Ivan Lloyd)

در همین ماه‌ها (بین سپتامبر تا اکتبر ۱۸۵۲) بود که طاهره (قره‌العین) شاعره نامی و از جمله حواریون سید باب هم به قتل رسید.^۸ او که طلایه‌دار جنبش کشف حجاب در ایران بود، پس از اسارت در خانه محمود خان کلانتر در تهران، مرگ را به همسری «سلطان صاحبقران» — که به او علاقه نشان داده بود — ترجیح داد. طاهره را شبانه به باغ ایلخانی تهران بردند و به درخواست خودش با دستمال ابریشمی که برای شهادت همراه آورده بود به دست عمال مست حکومت که وی را خفه کردند کشته شد. دکتر چیکوب پُلاک تنها اروپایی‌ای که در محل قتل طاهره حضور داشته، می‌نویسد که «وزیر جنگ و آجودانش مرتکب این قتل شدند. آن زن زیبا مرگ تدریجی اش را با استقامتی فوق انسانی تحمل کرد.»^۹ مأمورین دولت سپس جسد او را در چاهی انداخته، روی آن را با سنگ پوشاندند.

سوء قصد ناشیانه‌ی سه بابی به ناصرالدین شاه نتیجه کشتن سید باب و عصبانیت و نومیدی گروهی از بابیان بود که قصد انتقام‌جوئی از حکومت را داشتند. اما عمل آن‌ها آن قدر ناشیانه بود که با استفاده از تفنگ ساچمه‌ای که معمولاً برای کشتن پرنده‌گان از آن استفاده می‌شود تصمیم به قتل سلطان گرفتند. با وجود آن که بنا به اعتراف همگان، حتی «روزنامه وقایع اتفاقیه» پادشاه فقط زخمی سطحی برداشت ولی قاجاریان تصمیم گرفتند که گروهی نزدیک به ۳۰ نفر از پیروان باب را برای عملی اشتباه از جانب سه جوان بابی به وحشیانه‌ترین روش ممکن به قتل برسانند، که این خود نمونه بارز بی‌عدالتی است.

تاریخ نگاری تبعیضانه

پیروان آئین‌های باب و بهاء‌الله بیش از ۱۶۰ سال است آماج انواع تهمت‌های سیاسی و مذهبی بوده‌اند که با استفاده از آن‌ها هزاران بابی و بهائی به فجیع‌ترین شکل و در کمال قساوت به قتل رسیده‌اند. برای اولین بار، مدارک و اسناد بسیاری از این جنایات در چندین کتاب مختلف جمع‌آوری شده و در دسترس عموم قرار گرفته است.^{۱۰} برای مثال، منابع ضد بابی - بهائی سال‌هاست تلاش می‌کنند پیدایش دو آئین

^۸ Abbas Amanat. *Ressurrection and Renewal: The Making of the Babi Movement*. Ithaca: Cornell University Press, 1989, pp. 329-330.

^۹ Jakob Eduard Polak. *Persien: das Land und seine Bewohner: ethnographische Schilderungen*. Leipzig: Brockhaus, 1865, p. 144.

^{۱۰} برای چند نمونه، مراجعه کنید به منابع زیر:

دکتر فریدون وهمن. یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی، انتشارات عصر جدید، ۱۳۸۸.

دکتر فریدون وهمن. بهائیان ایران. نشر باران، ۱۳۹۰.

سهراب نیکو صفت. سرکوب و کشتار دگر اندیشان مذهبی در ایران: جلد نخست - از صفویه تا انقلاب اسلامی. انتشارات پیام، ۱۳۸۸.

سهراب نیکو صفت. سرکوب و کشتار دگر اندیشان مذهبی در ایران: جلد دوم - از انقلاب اسلامی تا سال ۱۳۸۶. انتشارات پیام، ۱۳۸۸.

تورج امینی. اسناد بهائیان ایران: از سال ۱۳۲۰ تا پایان سال ۱۳۳۱، جلد اول از سه جلد، نشر باران، ۱۳۹۱.

بابی و بهائی را به دولت‌های استعمارگر انگلستان و روسیه که در قرن نوزدهم نفوذ زیادی در ایران داشتند، نسبت دهند. تا آنجا پیش رفتند که بانی آئین باب را پرنس دالگورکی روسی اعلام کردند.^{۱۱} ولی حضرات آنقدر از حقایق تاریخی بی‌خبر بودند که درک نمی‌کردند که این پرنس، بعنوان نماینده کشورش، مستلزم فرستادن گزارش‌های مداوم به دولتش بوده است و اگر دروغی در مورد او بگویند در گزارش‌های رسمی پرنس به مقامات کشورش—که آرشیو آن امروز در اختیار تمام محققین دنیاست—برملا می‌شود و چنین نیز شد. یعنی دالگورکی که قرار بود محرک باب برای ابداع یک نوآوری دینی با هدف تضعیف اسلام باشد، تا چهار سال پس از ظهور باب حتی از وجود او بی‌خبر بود. پس از آنکه از نهضت باب و محبوبیت روز افزونش در ایران آگاه شد، این به اصطلاح «حامی باب»، دولت ایران را تحت فشار گذاشت که باب را از ماکو به نقطه‌ای دورتر از مرز روسیه تبعید کند تا مبادا جنبش او به روسیه هم سرایت کند!^{۱۲}

مرتبط ساختن آئین بهائی به دولت انگلستان هم تاریخی دیرینه دارد که متأسفانه با سوء نظر یکی از نامی‌ترین تاریخ‌نویسان معاصر یعنی فریدون آدمیت آغاز شد. ایشان در صفحات ۲۳۳-۲۴۴ چاپ اول کتاب «امیر کبیر»، که در سال ۱۳۲۳ به طبع رسید، ادعا کرد که ملا حسین بشرویه‌ای، اول پیرو باب، در حقیقت جاسوس دولت انگلیس بود که یک افسر اطلاعاتی آن کشور به نامه آرتور کانلی (Arthur Conolly) او را استخدام کرده بود. آدمیت ادعا نمود که سند این اتهام در کتاب کانلی به نام «سفر زمینی از انگلستان به شمال هندوستان از طریق روسیه، ایران، و افغانستان» موجود است. این سند قرار است که به ملاقاتی میان ملا حسین و کانلی در سال ۱۲۰۹ هنگامی که کانلی در خراسان بود هم اشاره داشته باشد. به عقیده آدمیت، این ملا حسین بود که به خاطر منافع دولت انگلیس باب را تشویق کرد که جنبش خود را آغاز کند. ولی مشکل اینجاست که امکان چنین ملاقاتی از نظر تاریخی وجود نداشته است! در سال ۱۲۰۹، ملا حسین یک جوان ۱۷ ساله و باب طفلی ۱۱ ساله بود و کانلی خودش در ۳۵ سالگی، یعنی دو سال قبل از شروع جنبش باب، فوت کرده بود! زمانی که مجتبی مینوی، مورخ و نویسنده نامی و استاد ادبیات دانشگاه تهران، با در دست داشتن نسخه‌ای از کتاب کانلی آدمیت را ملاقات نمود و از او خواست که اشاره به ملا حسین و باب در کتاب کانلی را به او نشان دهد، آدمیت مجبور شد اعتراف کند که ادعای او جعلی است. او این مطالب ساختگی را در چاپ‌های بعدی کتابش حذف نمود.^{۱۳}

دلیل دیگری که غالباً از طریق آن بهائیان را به دولت بریتانیا ربط می‌دهند اعطای لقب «سِر» (Knighthood) به عبدالبهاء است. منابع ضد بهائی همواره ادعا کرده‌اند که دولت انگلیس این لقب را به پاس خدمات عبدالبهاء به آن کشور در جهت حفظ منافع انگلستان به وی داده است. ولی واقعیت امر این است که این لقب را به سبب مساعی بشردوستانه عبدالبهاء در طول جنگ جهانی اول به او دادند. عبدالبهاء در دوره‌ای که مردم حیفا و عکا در فلسطین آن زمان در خطر قحطی بودند با تشویق کشاورزان بهائی به کشت و زرع سبزیجات، گندم، و ذرت در آن منطقه سبب نجات جان بسیاری از مردم آن نواحی شد، منجمه برخی از سربازان انگلیسی.^{۱۴} در طول سال‌ها، دولت انگلیس لقب «سِر» را به افراد بسیاری با سوابق گوناگون اعطاء کرده است: از نلسون ماندلا (Nelson Mandela) گرفته تا مادر تریزا (Mother Teresa)، تا آلبرت شوایتزر (Albert Schweitzer)، و صدها شخصیت مشهور دیگر.^{۱۵}

درج مطالب غیر واقعی در مورد آئین بهائی تا امروز نیز ادامه دارد و تا آنجا پیش رفته‌اند که یک بُنگاه خبری پُرسابقه مثل بی بی سی را به جای British Broadcasting Corporation، به آن لقب Baha'i Broadcasting Corporation داده‌اند تا آن‌ها را هم متهم به بهائی بودن کنند.^{۱۶}

^{۱۱} برای جزئیات این جعل ناشیانه، ببینید:

مینا یزدانی. اعترافات دالگورکی: قصه‌پردازی و هویت‌سازی:

<http://fis-iran.org/fa/irannameh/volxxiv/iss4-mixed/yazdani>

^{۱۲} Momen, p. 72.

^{۱۳} ادیب معصومیان. افسانه‌های بی‌اعتبار: رد نظریه‌های دسیسه در خصوص پیدایش و اهداف دیانت بهائی. انتشارات لولو، ۱۳۸۹. ص ۱۹.

^{۱۴} Ahang Rabbani. 'Abdu'l-Bahá in Abu-Sinan: September 1914-May 1915, published in Bahá'í Studies Review, 13 (2005), pp. 75-103.

^{۱۵} http://en.wikipedia.org/wiki/List_of_honorary_British_Knights#Professional.2C_humanitarian_and_exploration

^{۱۶} <http://www.seirnews.com/component/content/article/34-titr1/1807-----q-q-q-q.html>

تاریخ‌نویسانِ مشروطیت و کوچک‌نمایی نقش بابی‌ها، ازلی‌ها، و بهائی‌ها در انقلاب مشروطه

در طول این تاریخ کوتاه ۱۶۰ ساله، هر گاه بابی‌ها و بهائی‌ها قدم‌های مثبتی برای زادگاه آئین‌هایشان برداشته‌اند، برخی مورخان این اقدامات را به کلی نادیده گرفته‌اند یا آن را کم‌اهمیت جلوه داده‌اند. برای مثال، بهاء‌الله در کتاب اقدس پیش‌بینی می‌کند که در آینده حکومت ایران به دست جمهور مردم می‌افتد.^{۱۷} بهائیان هم با تشکیل یک محفل مشورتی در سال ۱۸۹۹ میلادی (۱۲۷۸) در تهران شش سال قبل از آغاز جنبش مشروطیت به استقبال مشاوره گروهی رفتند. اما پیش‌بینی بهاء‌الله و اقدامات آزادی‌خواهانه بهائیان به مذاق سنتگرایانی مثل شیخ فضل‌الله نوری خوش نیامد. وی در منبری که در میدان توپخانه بر پا کرد، کتاب اقدس بدست، جنبش مشروطه را به بهاء‌الله و پیروانش نسبت داد.^{۱۸} در دوران مشروطیت، هرکس عقاید مترقی و آزادی‌خواه داشت از جانب شیخ و حامیانش به بابی بودن یا بهائی بودن متهم می‌شد. برای مثال، یحیی دولت‌آبادی در این باره می‌نویسد: «بعد از واقعه باب، هرکس خواست حرف آزادی بزند و یا انتقادی از ستمکاری ستمکاران بکند، او را به فساد عقیده و پیروی طریقه باب متهم ساخته، نیست و نابودش ساختند.»^{۱۹} مصداق این ادعای دولت‌آبادی نقل قول زیر از خود شیخ فضل‌الله نوری است که به نمایندگی از ۵۰۰ آخوندی که در قم بر ضد مشروطیت بست نشسته بودند درلویحی منتشر ساخت:

«سال‌هاست که دو دسته اخیر از این‌ها [آزادی‌خواهان] در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اَصْلُ مِنَ الْأَنْعَامِ (مردم نادان‌تر از حیوانات) هستند. یکی فرقه بابیه است و دیگری فرقه طبعیه. این دو فرقه لَفْظاً مختلف و لُبّاً متفق هستند و مقصد صمیمی آن‌ها نسبت به مملکت در ایران دو امر عظیم است. یکی تغییر مذهب و دیگر تبدیل سلطنت.»^{۲۰}

در حقیقت اینجا شیخ فضل‌الله به سازگاری تعالیم باب و امسال ولتر از پایه‌گذاران فلسفی جنبش طبیعیون (naturalists) با مشروطه‌خواهی اعتراف می‌کند. بعد از تشکیل مجلس مشروطه نیز شیخ بر مخالفت با مجلس و بابی و بهائی بودن مشروطه‌خواهان ادامه می‌دهد:

«از بدو افتتاح این مجلس، جماعت لاقید لا ابالی لا مذهب از کسانی که سابقاً معروف به بابی بودن بوده‌اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند، همه به حرکت آمده و به چرخ افتاده‌اند... دیگر روزنامه‌ها و شبنامه‌ها پیدا شد. اکثر مشتمل بر سبب علماء اعلام و تعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفات کرد... از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان^{۲۱} و صرف وجوه روزه خوانی و وجوه زیارات مشاهده مقدسه در ایجاد کارخانجات و در تسویه طریق و شوارع و در احداث راه‌های آهن و در استجلاب صنایع فرنگ.»^{۲۲}

اینجا شیخ فضل‌الله احداث مدارس دخترانه را—که بهائیان مبتکر آن بودند—با تأسیس فاحشه‌خانه یکی می‌کند و از مشروطه‌خواهان انتقاد می‌کند چرا که آنان «می‌خواهند پول روضه خوانی و زیارت اماکن مقدس اسلام را، یعنی آنچه را که تا آن زمان به جیب فراخ علمایی مثل او می‌رفت را خرج ایجاد کارخانجات و راه‌سازی در ایران کنند!»^{۲۳}

از آغاز نهضت باب و بهاء‌الله یکی از اهداف بزرگ روحانیت شیعه این بوده که بابیان و بهائیان را به حاشیه برانند و رابطه آن‌ها را با توده‌های مردم قطع کنند. بنابراین از همان ابتدا، با «فرقه ضاله» و «ملاعین» (لعنتی‌ها) خواندن بابی‌ها و بهائی‌ها از منابعشان به توهین و تحقیر این دو گروه پرداختند، امری که تا امروز نیز ادامه دارد. ولی متأسفانه تاریخ‌نویسان برجسته مشروطیت، از جمله احمد کسروی و

^{۱۷} بهاء‌الله. کتاب اقدس. آیه ۹۳. انگلیسی اینجا:

<http://reference.bahai.org/en/t/b/GWB/gwb-56.html>

^{۱۸} عبدالحمین آیتی. کواکب الدرّیه، جلد ۲، ص ۱۶۴.

^{۱۹} یحیی دولت‌آبادی. حیات یحیی، جلد ۴، ص ۴۳۲.

^{۲۰} احمد کسروی. تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۲۱.

^{۲۱} اشاره به تأسیس مدارس دختران توسط بهائی‌ها در ایران است که اولین آن در شهر قزوین شش سال قبل از آغاز جنبش مشروطیت افتتاح شد: رجوع کنید به «مدارس فراموش شده» از دکتر سلی شاهر؛

<http://www.amazon.com/The-Forgotten-Schools-Education-International/dp/1845116836>: Forgotten Schools

^{۲۲} کسروی، ص ۴۲۳.

^{۲۳} دلارام مشهوری. رگ تاک، جلد ۲، ص ۹۵.

ناظم‌الاسلام کرمانی، علی‌رغم تلاش در صداقت، هنگام تاریخ‌نگاری، شاید به سبب این که یکی آخوند (ناظم‌الاسلام) و دیگری آخوندزاده (کسروی) بود و هر دو تحصیلات مذهبی شیعه داشتند، در نهایت تاریخ را وارونه جلوه دادند. نقش بابی‌ها، ازلی‌ها، و بهائیان را خرده گرفتند و در کوچک انگاشتن تلاش‌های برخی مقامات اصلاح‌طلب قاجار از جمله سپهسالار، امین‌الدوله، مُشیرالدوله و مظفرالدین شاه در بیداری ایرانیان و جنبش مشروطه کوشیدند. در عوض به بزرگ کردن نقش دو سید (بههانی و طباطبایی) پرداختند و این دو را پیشوایان جنبش مشروطه کردند، علی‌رغم این که می‌دانستند هر دو در نهایت، حکومت اسلامی می‌خواستند. برای مثال، به این دو نقل قول از طباطبایی که خود ناظم‌الاسلام آورده، توجه کنید تا نیت او روشن‌تر شود. این جملات از نطق مشهور طباطبایی ده روز قبل از صدور فرمان مشروطیت است:

«جمهوری طلب نیستیم. به این زودی مشروطه نمی‌خواهیم. یعنی مردم ایران هنوز به این درجه تربیت نشده‌اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی‌باشند.»^{۲۴}

«ما اجرای قانون اسلام را می‌خواهیم. ما مجلسی می‌خواهیم که در آن مجلس، شاه و گدا در حدود قانون مساوی باشند. ما نمی‌گوییم مشروطه و جمهوری. ما می‌گوییم مجلس مشروطه. عدالتخانه. تمام شد.»^{۲۵}

عصاره این دو گفته طباطبایی آن که فعلاً برای مردم ایران حکومت اسلامی مناسب‌تر است. وقتی که تربیت شدند، لایق مشروطیت و جمهوریت خواهند شد! این در حالی است که بهاء‌الله حدود ۳۷ سال قبل از آغاز انقلاب مشروطه در نامه‌ای به ملکه انگلیس از حکومت پارلمانی تمجید کرده بود.^{۲۶} در همان سال‌ها بهاء‌الله در «کتاب اقدس» نیز وعده می‌دهد که بزودی در ایران حکومت به جمهور مردم خواهد رسید.^{۲۷} دو سال بعد، فرزندش عبدالبهاء در نوشته‌ای بنام «رساله مدنی» از حکومت پارلمانی سخن می‌گوید.^{۲۸}

از ملکم خان و نقش او در جنبش مشروطه زیاد سخن رفته ولی از آشنایی سی ساله او با بهاء‌الله و عبدالبهاء و تأثیر تعالیم آزادی‌خواهانه بهائیان بر ملکم خان و دو بار دعوت کردن او از بهاء‌الله به همکاری برای استقرار حکومت مردمی در ایران، به جز معدودی، معمولاً صحبتی به میان نمی‌آید.^{۲۹} از بهائی و بعد ازلی شدن ملک المتکلمین و یا تأثیر گذاری بایان بر جهانگیر خان صور اسرافیل هم عموماً سخنی گفته نمی‌شود. از نقش طاهره (قره‌العین) و اهمیت کشف حجاب او بیش از ۵۰ سال قبل از انقلاب مشروطیت کمتر صحبت به میان می‌آید، یا از عصمت تهرانی (متخلص به طایره)، شاعر و نویسنده زبردست بهائی دوران مشروطیت و از شیفتگان قره‌العین. مقالات متعدد طایره زیر نام مستعار «لایحه خانم دانشمند» در نشریه سوسیال دموکرات «ایران نو» نقش مهمی در بیداری زنان ایران و جنبش برابری‌خواهی زنان در دوران مشروطیت داشت.^{۳۰}

^{۲۴} ناظم‌الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۳۷۸.

^{۲۵} همانجا، ص ۳۸۱.

^{۲۶} بهاء‌الله. آثار قلم اعلی، جلد ۱، ص ۵۶. انگلیسی اینجا: <http://reference.bahai.org/en/t/b/SLH/slh-8.html>

علاوه بر ملکه ویکتوریا، بهاء‌الله چندین لوح (نامه) برای دیگر رهبران سیاسی و مذهبی زمان خود فرستاد، من جمله ناپلئون سوم امپراتور فرانسه، ویلهلم اول امپراتور آلمان، فرانتس یوزف امپراتور اتریش، و پاپ نهم. هدف وی از ارسال این پیام‌ها اعلان رسالت و تعالیم خود و خواست برای تغییرات اساسی در روش این رهبران در اداره امور سیاسی و مذهبی در مناطق تحت نفوذ آنها بود. رجوع کنید به:

Bahá'u'lláh. *The Proclamation of Bahá'u'lláh to the Kings and Leaders of the World*. Haifa: Bahá'í World Centre, 1972.

^{۲۷} رجوع کنید به پانویس ۱۸.

^{۲۸} <http://www.h-net.org/~bahai/areprint/ab/M-R/R/madan/madani.htm>

^{۲۹} برای مثال ببینید تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر)، ادوارد برون، دکتر بهرام مقدادی، صفحه ۴۶۵، همانجا، ص ۴۴۳. برای اطلاعات بیشتر، رجوع کنید به تورج امینی، رستاخیز پنهان، ص ۱۴۲ و نیز به رگ تاک جلد ۲، صص ۱۴۲-۱۴۳.

^{۳۰} Janet Afary. *The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911: Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism*.

New York: Columbia University Press, 1996, pp. 197-199.



نبیل الدوله و همسر آمریکاییش فلورانس برید در حضور عبدالبهاء
(ازدواج این دو از جمله اولین ازدواج‌ها بین یک ایرانی و یک آمریکایی بود)



۱۰ زن بهائی از جمله مونا محمودنژاد ۱۶ ساله که در سال ۱۹۸۳ همگی در
یک شب در شیراز اعدام شدند

اهمیت مورگان شوستر، بانکدار مشهور آمریکائی هم از کسی پوشیده نیست. او به دعوت ایران برای سامان دادن اقتصاد در هم ریخته کشور به سمت خزانه‌دار دولت منسوب شد. ولی کمتر به نقش علیقلی خان (نبیل الدوله) کاردار سفارت ایران در واشنگتن - که یک بهائی شناخته شده بود - اشاره می‌شود. نبیل الدوله بود که به تشویق عبدالبهاء سرانجام شوستر را یافت و دولت قاجار را تشویق به استخدام وی کرد. شوستر در مقدمه کتابش به نقش نبیل الدوله اشاره می‌کند.^{۳۱}

خلاصه آن که در امر تاریخ‌نگاری معاصر در حق بابیان، ازلیان، و بهائیان و برخی از مصلحین قاجار کلاً رعایت انصاف نشده است. در عوض، جنبش سرکوب بابی‌ها و بهائیان نه فقط منجر به قتل هزاران هزار بیگناه گردیده، بلکه آن‌ها و مقدسات شان را هدف انواع مختلف توهین و افترا قرار داده‌اند و حق هر گونه دفاع در داخل مرز و بوم‌شان را از آن‌ها گرفته‌اند.^{۳۲} در دوران اخیر نیز هیچگاه به بهائیان اجازه دفاع در مقابل دروغ‌های رسانه‌ای در داخل ایران داده نشده است؛ نه در عصر قاجار، نه پهلوی‌ها، و طبیعتاً نه در جمهوری اسلامی. پس از انقلاب سال ۱۹۷۹، تهمت‌های بی‌اساس در مورد بهائیان به اوج خود رسیده است. از مونا محمودنژاد ۱۶ ساله و نه زن دیگر بهائی گرفته تا عبدالوهاب منشادی ۸۵ ساله، که در طول حیاتش از روستای منشاد (نزدیک یزد) خارج نشده بود، همگی به جرم «جاسوسی برای اسرائیل» اعدام شدند!^{۳۳} بیش از ۲۲۰ بهائی را - که بسیاری از آن‌ها از نخبه‌گان جامعه ایران بودند - بدون هیچ سند محکمه پسند یا محاکمه عادلانه‌ای با بی‌رحمی تمام به قتل رساندند.

خاتمه

جزئیات تاریخی ستم‌هایی که به نام مبارزه با بابیت و بهائیت در طول بیش از ۱۶۰ سال بر هموطنان بابی و بهائی وارد آمده از حوزه این مقاله خارج است. اما اگرچه باور کردنش مشکل است، ولی در تاریخ این ادیان فقط یک بار عوامل جنایت علیه یکی از پیروان‌شان به دادگاه کشیده و محکوم شده‌اند. آن نیز در ۱۷ شهریور ۱۲۶۸ (۸ سپتامبر ۱۸۸۹) در شهر عشق‌آباد روسیه اتفاق افتاد. رشد سریع آئین بهائی در آن مناطق، مسلمانان شیعه را به وحشت انداخت. در نتیجه، دو مسلمان متعصب، داوطلب کشتن یک بهائی شناخته شده ۷۰ ساله بنام حاجی محمد رضا اصفهانی شدند، و او را در روز روشن در یک خیابان شلوغ عشق‌آباد با ۷۲ ضربه خنجر به قتل رساندند. سپس بدون مقاومت خود را تسلیم پلیس کردند. در میان ناباوری شاهدان، هنگام دستگیری، قاتلان مشغول لیسیدن خون‌هایی که از خنجرشان می‌چکید

^{۳۱} W. Morgan Shuster. *The Strangling of Persia*. London, Leipsic: Unwin, 1912, p. 4.

<http://amzn.to/NjT7BN>

^{۳۲} برای مثال، مراجعه کنید به این دو وبسایت که حاوی انتشارات عدیده بر علیه باب و بهاء‌الله و پیروان آن‌ها می‌باشند:

<http://bahaevat.persianblog.ir/page/estemar>

<http://bahaibooks.blogfa.com/>

<http://scr.bi/NjV29o>^{۳۳}

بودند.^{۳۴} دولت روسیه که امنیت منطقه را در خطر می‌دید، در یک دادگاه، با حضور شهود عینی که علیه قاتلان شهادت دادند هر دو را به اعدام محکوم کرد. این حکم، روحانیت شیعه در ایران را به شدت خشمگین کرد ولی، در نهایت، آن‌ها موفق نشدند تصمیم دولت روسیه را عوض کنند. اما قبل از اجرای حکم اعدام، در کمال ناباوری، بهائیان نزد حاکم ماوراء خزر (Transcaspia) ژنرال گمارف رفته تقاضای عفو برای قاتلان نمودند! ژنرال مزبور که بسیار تحت تأثیر قرار گرفته بود گفت تنها با رضایت تزار روسیه، الکساندر سوم، امکان عفو و یا کاهش مجازات محکومان وجود داشت. سرانجام، تزار با درخواست بهائیان موافقت کرد ولی فقط حاضر شد قاتلان با یک درجه تخفیف به سیبری تبعید شوند.

توجه کنید که جامعه‌ای نزدیک به ۴۵ سال (از ۱۸۴۴ تا ۱۸۸۹) تحت انواع ظلم و ستم باشد و عاملین جنایات بی‌شمار علیه آن‌ها هیچگاه مجازات نشوند. سرانجام، در یک مورد، حکومتی خارج از زادگاه دین‌شان برای اولین بار در تاریخ در حق آن‌ها عدالت را رعایت می‌کند و دو قاتل «خونخوار» را به جرم قتل عمد محکوم می‌کند. اما حتی در این یک مورد هم بهائیان گذشت می‌کنند و خود برای نجات جان دو قاتل اقدام می‌کنند. عکس العمل بهاء‌الله نسبت به این اقدام پیروانش نیز خواندنی است:

« این مظلوم [بهاء‌الله] در لیالی و ایام به شکر و حمد مالک اَنام [خداوند] مشغول، چه که مشاهده شد نصائح و مواعظ تأثیر نموده و اخلاق و اطوار این حزب [بهائیان] به درجه قبول فائز؛ چه که ظاهر شد آنچه که سبب روشنی چشم عالم است و آن شفاعت دوستان از دشمنان نزد اَمرا بوده. کردار نیک گواه راستی گفتار است. امید آنکه آخیر به روشنی کردار گیتی را روشن نمایند.»^{۳۵}

در اینجا مقایسه رفتار بهاء‌الله و پیروانش با آنچه که دشمنان‌شان در طول تاریخ این آئین علیه آن‌ها مرتکب شده اند قابل تعمق است. بهاء‌الله شفاعت بهائیان از قاتلان نزد عوامل حکومت را اوج انسانیت و سبب روشنی جهان می‌داند. ولی دشمنان آن‌ها با شیطانی نشان دادن بهائیان و به درجه نیمه انسان تنزل دادن شان، همیشه سعی کرده اند تنفر از پیروان بهاء‌الله را در روح و روان ایرانی نهادینه کنند و تا حد زیادی هم موفق شده اند.^{۳۶} بنابراین، کارزار امروز ما درک زمینه‌های سرا پا تزویر این تنفر است و ریشه کن کردن انزجار بهائی ستیزان. البته اخیراً بهائیان در خارج از کشور سعی در روشنگری و دفاع از حقوق انسانی جامعه خود کرده‌اند.^{۳۷} ولی وقت آنست که هموطنان غیر بهائی بیشتری به این کارزار علیه ظلم و بی‌عدالتی بیوندند تا در کنار هم برای حقوق حقه تمامی ستم‌دیدگان ایرانی، فارغ از هر گونه عقیده و باوری، تلاش کنیم و تسلیم خواسته‌های ظالمانه نشویم. و الا برای مثال، نزد حاکمان فعلی ایران، شهروند نمونه بهائی، یک بهائی ساکت و به گوشه‌ای خزیده است که در مقابل حقوق پایمال شده‌اش صامت بنشیند، لب فرو بندد و شکر کند که در ایران اسلامی حق حیات دارد. اگر صدای اعتراض بلند شود، باید آماده انواع اتهامات از قبیل «اقدام علیه امنیت ملی» «تبلیغ علیه نظام» «توهین به نظام مقدس جمهوری اسلامی» و یا بر چسب‌هایی مثل «جاسوس اسرائیل و صهیونیسم بین الملل» و غیره باشد. خوشبختانه در چند سال اخیر، ندای عدالت‌خواهی بسیاری از هموطنان غیر بهائی مان هم بلند شده و این اتفاق نیک در آگاهی بخش بزرگی از ایرانیان که تحت تأثیر بیش از یک و نیم قرن تبلیغات سوء علیه بهائیان، حتی از شنیدن نام بهائی احساس تنفر در وجودشان بیدار می‌شد، اثرات مثبتی گذارده. دو نمونه بارز این فعالیت‌ها، انتشار نامه «ما شرمگینیم» به همت نیلوفر بیضایی و خسرو شمیرانی و تولید مستند «تابوی ایرانی» توسط مستندساز برجسته رضا علامه‌زاده است. به امید افزونی این اقدامات و آزادی و سر بلندی ایران و همه ایرانیان.

^{۳۴} Edward Granville Browne. *A Traveller's Narrative: Written to illustrate the episode of the Báb*. Cambridge University Press, 1891, pp. 411- 412.

^{۳۵} بهاء‌الله. مجموعه الواح مبارکه. قاهره، مصر، ۱۹۲۰، صص ۲۹۴ - ۲۹۳.

^{۳۶} عرفان ثابتی. دراکولاهای بهائی و عاشورای حسینی:

<http://news.gooya.com/politics/archives/2011/09/127713.php>

عرفان ثابتی. فم قتال‌های بهائی، فانتزی‌های جنسی و پهن کردن بساط بی‌ناموسی:

<http://www.roozonline.com/persian/opinion/opinion-article/archive/2011/august/22/article/-67eedd0661.html>

^{۳۷} برای نمونه، مراجعه کنید به سایت کنفرانس «دگراندیشی ستیزی و بهائی‌آزاری در ایران»:

<http://www.sitenama.net/>

همچنین اینجا را ببینید:

<http://bit.ly/O2EEcx>

<http://question.bahai.org/>